



یادداشت

در ستایش یا علیه سینما

احمد نجبر

سینما هنوز هم پدیده مرموزی است حتی اگر بخش عمده ای از این رمز و راز امروزه به لطف وایبر و فیس بوک و اینستاگرام و نشریات مختلف برای مردم عیان شده باشد. این مرموزی به «جذلبیت» آرسنه است و پس برای فیلمساز چه سوزه ای بهتر از این؟ از وقتی که این هنر میان توده ها راه یافت، فیلمسازان به اشکال مختلف از آن به عنوان موضوع محوری فیلم شان استفاده کرده اند گاهی در مدحش، گاهی در دشمنی و گاهی در حاشیه اش.

حاجی آقا آکتور سینما» سردمدار این جریان است که خواست از قدرت این هنر و پتانسیل نهفته پرده بردارد. مسعود کیمیایی دلبسته آن است و همیشه مواظب قداست سینما بوده. نمونه متناخرش «متروپل»…

روز سینما را بهانه کرده ایم تا فیلم هایی که عناصر سینما در آنها تشخیص داشته را مرور کنیم. در اتفاقی جالب، فرایت موضوع این پرونده محدود به روز سینما نیست و بااکران سال هم پیوند دارد: کیمیایی در «متروپل» سینما را مکتبی محترم و مقدس دید و حامد محمدی در «فرشته ها یا هم می آید» بازیگری را عامل خوشبختی قهرمانش، رضا عطاران با «رد کارپت» گوشه ای جدید از دغدغه عاشقان سینما را نشان داد و تاکید کرد که عشق نسل جدید دیگر رفتن از این دفتر به آن دفتر برای فیلم ساختن نیست و سودای همکاری با جیم جارموش و اسپیلبرگ دارند.

داستان «آذر، شهذخت، پرویز و دیگران» دوئل زن و شوهری است که در یک فیلم همبازی شده اند. «مروز» هم گوشه ای کمرنگ از راز سینما را تصویر می کند که البته به داستان محوری فیلم راه نمی یابد.

حاجی آقا آکتور سینما/۱۳۱۲، کارگردان: آوانس اوگانیانس

نسبت فیلم با سینما، این فیلم صامت در ستایش سینما است. ارجاع آن به بدگمانی بخشی از جامعه درباره این هنر است و کارگردان از این طریق می خواهد قدرت فیلم و سینما را نشان دهد. او حاجی آقا را به طور مخفیانه در موقعیت بازی قرار می دهد و در نهایت او با تماشای فیلم به سینما به عنوان «یکی از ابزار تربیت و تدبیب اخلاق عمومی» اعتقاد پیدا می کند.

اوگانیانس از سینما به عنوان یکی از مظاهر مدرنیته یاد می کند که گریزی از آن نیست و باید به خمنت جامعه و مردمش دربیاید. به زعم بسیاری «حاجی آقا آکتور سینما» بهترین فیلمی است که در ستایش سینما ساخته شده

ادای دین سینما به سینما

رضا موتوری/۱۳۴۹، کارگردان: مسعود کیمیایی

نسبت فیلم با سینما، بیشترین ارجاع به سینما را می توان در آثار مسعود کیمیایی ردیابی کرد. در «رضا موتوری» وجه دیگری را شاهد هستیم که اینجا قهرمان فیلم یک سیاهی لشکر زیر بار زیار چست است و شغلش فیلم بری سینما. جای رضا که خود را به دیوانگه زده با یک نویسنده عوض می شود و رضای آس و پاس و دست کج، پا به زندگی اشرافی می گذارد. کیمیایی به زبان سینما می خواهد بگوید خود زندگی یک فیلم است و آدم بازیگرانش. کنایه کیمیایی درباره وضعیت سینما هم در این دیالوگ مشهور و قابل تامل است، جایی که رضای می گوید: «اون موقع ۱۰ تا سینما به فیلم می داشتن اما وقتی من باز دو مرتبه رفتم سراغ زردی که سینماها هر کدوشون تنهایی فیلم نشون می دادن.»

شیخ کزدم/۱۳۶۵، کارگردان: کیانوش عیاری

نسبت فیلم با سینما، کیانوش عیاری علاقه اش به سینما و حاشیه های آن را به وضوح در «شیخ کزدم» نشان داد. حتی جایی گفته فیلم حدیث نفس خودش هم بوده، وقتی که برای ساخت فیلم از این دفتر به آن دفتر می رفته ولی تهیه کننده ای پیدا نمی کرده. در «شیخ کزدم» نیز قهرمان فیلم وقتی سرمایه گذار و تهیه کننده ای برای تبدیل فیلم کوتاه (و موفقش) به اثری بلند پیدا نمی کند، تصمیم می گیرد آن را در زندگی واقعی اجرا کند. از آن سو بازیگر فیلم هم از اینکه قرار است از شر سیاه لشگری و تنگ خوری رها شود، با فیلمساز همراه می شود.

عیاری در این نماها هم کنایه ای به پشت صحنه بی رحم سینما می زند. بعد از تمرین مکرر فیلمساز و بازیگرش، فیلمنامه طرد شده را در عالم واقعی اجرا می کنند و با سرعت از تلافروشی و فرار از نلت، هم آمال قهرمان فیلم را محقق می کنند هم آرزوی فیلمسازی خود را. اینجا هم سینما و زندگی به هم پیوند خورده.

میکس/۱۳۷۸، کارگردان: داریوش مهرجویی

نسبت فیلم با سینما، داریوش مهرجویی وقتی خواست به طور پررنگ به سینما بپردازد با شیوه خودش «میکس» را ساخت و همه را نواخت. این فیلم در دسته آثاری قرار می گیرد که در مذهب سینما ساخته شده اند. البته برخی از عنوانی لطیف تر استفاده می کنند و معتقدند «میکس» روایتی از سختی های فیلمسازی در ایران است.

مهرجویی در این فیلم به همه کنایه زد، از همکاران فنی مثل دونیگر و آهنگساز تا دستگانه نظاری و خود کارگردان، به منتقدان و خبرنگاران متلک انداخت و گوشه چشمی به سلیقه پایین آمده تماشاگران هم داشت. به حاشیه سینما و اختلاف زن و شوهری هم اشاره کرد و خلاصه خستگی اش را اینگونه به تصویر کشید.

ستاره ها/۱۳۸۴، کارگردان: فریدون جیرانی

نسبت فیلم با سینما، فریدون جیرانی با ساخت سه گانه ستاره ها به حاشیه های این هنر ورود پیدا کرد. «ستاره می شود»، «ستاره است» و «ستاره بود»؛ آخری البته به اکران راه نیافت و به طور مستقیم وارد شبکه نمایش خانگی شد. جلد اول ادای دینی است به فراموش شدگان سینما. به بازیگری که پس از سال ها دوری حالا قرار است نقشی کوتاه بازی کند اما اعتماد به نفس ندارد. فیلم به خوبی مفهوم بی رحمی سینما را به تصویر می کشد و در عین حال به زندگی هنرورا (سیاهی لشگرها) ورود می کند.

«ستاره است» مشکلات چهره بودن را نشان می دهد و «ستاره بود» باز هم روی بی رحمی سینما تاکید می کند. جیرانی در این فیلم ادای دینی می کند به سرتوشت تلخ روح انگیز سامی نژاد هنرپیشه دختر لر.

وقتی همه خوابیم/۱۳۸۷، کارگردان: بهرام بیضایی

نسبت فیلم با سینما، «وقتی همه خوابیم» اشاره مستقیم و بی پرایی به زد و بندهای پشت صحنه سینما دارد. بهرام بیضایی با این فیلم به نوعی نشان داد که چه مولعنی بر سر راه فیلمسازی اش قرار دارد. بیضایی با شبیه سازی تهیه کننده فیلم با حمید اعتباریان بر او تاخت و این تهیه کننده را عامل نافرجامی «لبه پرنگاه» دانست.

بعد از اکران فیلم در جشنواره، خیلی ها بر بیضایی خرده گرفتند و شیوه او در پرداخت عریان به حواشی سینما را نپسندیدند. اعتباریان مدت ها سکوت کرد و بعدا در گفتگویی پاسخ بیضایی و دلیل نافرجامی را عنوان کرد و خود بیضایی را مقصر دانست.

به هر حال اینکه کارگردان کارگشته و صاحب سبک سینمای ایران اینگونه علیه بی رحمی سینما فیلم بسازد از آن اتفاقاتی است که هنوز برای خیلی ها همز نشانه باقی مانده است.

کلاس هنر پیشگی/۱۳۹۰، کارگردان: علیرضا دونزاد

نسبت فیلم با سینما، «کلاس هنرپیشگی» از جنبه های مختلف تاولیل بردار است. داوندزاد با گرد آوردن فامیل، فیلمی ساخت در ستایش سینما و قدرت این هنر، او ماجرای التهاب قیمت سکه و اختلاف فامیل بر سر فروختن یا نفروختن خانه برای تبدیل به سکه را سوزه میوز کند.

داوندزاد در این فیلم مرز خیال و واقعیت را می شکند فیلم با حرف های خود او خطاب به اعضای خانواده اش درباره چگونگی بازی جلوی دوربین شروع می شود. اولین نشانه ای که کارگردان به ما می دهد، تشبیه صحنه فیلم با زندگی است. یعنی ما داریم بازی می کنیم؛ پس خودمان باشیم و نقاب بر چهره نزنیم.

کارگردان دارد با این شیوه به نوعی ادای دین به سینما هم می کند. تب سکه و طلا در جامعه بالا گرفته. هر کس به روشی ابراز نظر می کند. داوندزاد زبان سینما را انتخاب می کند؛ سینما که راست ترین دروغ است.

دیگر فیلم ها

دو فیلم با یک بلیت/ کلوز آپ/ ناصرالدین شاه آکتور سینما/ سوپرستار/ دعوت/ سلام سینما/ شرم/ سینما مسافت/ گل چهره/ نون و گلگون/ گردنسنما/ شهرت/ توقیف اجباری/ اسفر به جزایه/ پینتهداد پنجاه میلیون/ پله آخر



نسبت سینما و فلسفه تعامل است یا تقابل؟

فلسفیدن با نگاتیو

صد و بیست و یک سال پیش در چنین روزی لویی لومیر با پخش چند صحنه از وقایع روزمره و نمایش های کمدی کوتاه، تحولی ژرف و بزرگ را در یک سالن کوچک در پاریس موجب شد. گرچه اختراع سینما توگراف نزدیک به یک دهه پیش از او در آمریکا به ثبت رسیده بود، اما مخترع آن ادیسون، گویا وقت زیادی برای این اختراعش صرف نکرد و ترجیح داد به دیگر امور علمی مشغول شود. سده نوزدهم میلادی مشهور و معروف به سده طلایی اختراعات و اکتشافات است. در این قرن بود که بیشترین تحقیقات و جهش های علمی به وقوع پیوست و نوابع بزرگی پای به عرصه علم و دانش گشودند. نوآوری که هر یک جسورانه و شجاعانه خرق عادت کردند تا فضاهایی تازه و بدیع را فراروی آئمی بگشایند.

در میان همه این‌ها اما سینما از جنس دیگری بود. سینمایی که تنها اندکی بعد از تصاویر ساده و بی‌آلایش لومیر، پای به عرصه‌هایی بسیار جدی گذشت و بخش قابل توجهی از علوم را به چالشی خودخواسته کشاند. از علوم اجتماعی تا فلسفه و سیاست، از نکته‌بینی‌های اصحاب سینما دور نماند و این گروه با استفاده از ابزار دیبازی و بعدها شنیداری سعی کردند تا همه آنچه باید را به بحث بگذارند. شاید سخت‌ترین رویدرد سینماگران که عرصه فلسفه مربوط باشد، پیچیدگی‌های ماهیت فلسفه و فلسفی اندیشیدن، نظرگاه فلاسفه و… موجب می‌شد تا گروه سینماگران کمتر به عرصه فلسفه ورود و یا با احتیاط از کنار آن عبور کنند. اما به هر روی، جسارت اهالی سینما فلسفه را هم در امان نگذاشت و در میان آن‌ها بودند کسانی که سینما را با فلسفه درآمیختند. بازخوانی پرونده برخی از این فیلم‌ها در دستور کار این مجال است. در میان سینماگران از مل گیسبون تا ست مگان‌فلن، فدریکو فلینی تا ربدلی اسکات و البته هیچکاک همگی فیلم‌هایی ساخته‌اند که پیام‌های خاص و گاه فلسفی دوشنان در آن گنجانده شده‌است؛ از داستاگویی‌های سمبولیک تا دیالوگ‌های زیرکانه و ظریف و هوشمندانه.

ایدئولوژی‌ها، تئوری‌ها یا هر پیام دیگری همواره در فیلم‌ها کدگذاری شده، به این امید که مخاطبان، آن پیام‌ها را دریافت کنند چرا که راز ساختن یک فیلم موفق به‌خصوص یک فیلم داستانیون است که از نصیحت‌کردن بپرهیزد. در این فرصت سیاهه فیلم‌هایی ذکر می‌شود که حاوی پیام‌های فلسفی کدگذاری شدای برای مخاطبان خود بوده‌اند.



«طناب» اثر آنفرد هیچکاک به سال ۱۹۴۸



هیچکاک استاد تعلیق بازی، همواره مخاطبان خود را وارد دنیای شوکه‌کننده‌ای می‌کند. «طناب» نیز یکی از بی‌پروائین آثار اوست. فیلمی که به عمد با یک برداشت ساخته شده است. بازیگران این فیلم پرورش کلاسیک و کم جمعیت، جان استوارت، فارلی گرنجر و جان دال هستند. این فیلم یکی از منحصربه فردترین فیلم‌های زمان خود هم از دید خاص و هم از منظر عام است. «طناب» یک فیلم آنتی اگزیستانسیالیسم و ارجاع به فلسفه «بر مرد» نیچه دارد و همچنین حاوی اشارت فرویدی بسیاری نیز است.

«سرچشمه» اثر گیتنک ویدور به سال ۱۹۴۹



«سرچشمه» اقتباسی از رمان این راند و یک ملودرام فردراریانه است که به سبک اکسپرسیونیست‌های آلمانی فیلمبرداری شده‌است. گری کوپر در نقش یک آرشیتکت مستقل است که برای حفظ صداقت و جودی خود تلاش می‌کند. این فیلم پرتره‌ای از یک بیانیه متافیزیکی است. یک مانیفست زیبایی شناخت محور و گزارشی بر معماری آمریکایی و اصول اخلاقی و سیاسی آن.

«مهره هفتم» اثر اینگنمار برگمن به سال ۱۹۵۷



اینگمار برگمن؛ کارگردان برجسته‌ای که فیلم «پروستا» « توغفرنگی‌های وحشی» و «فانی و الکساندر» را در کارنامه خود دارد،فیلم «مهره هفتم» را مدلی از فیلم‌های اگزیستانسیالیسم محور ساخته است.مردی که در جست‌وجوی آخر زمان‌اش به دنبال یافتن معناست و داستان غیرمعمول آن هم درباره شوالیه‌ای است که مرگ را در یک بازی شطرنج به چالش می‌کشد. اگرچه فیلم سوال‌های متافیزیکی و فلسفی بسیاری را مطرح می‌کند اما کارگردان سوندی آن قصد دارد که مخاطبان مساله مربوط به فلسفه دینی و اگزیستانسیالیسم را هم تجربه کنند.این فیلم مسائل بسیاری را مطرح می‌کند ولی هیچ عقیده‌ای را تحقیر یا کوچک نمی‌شمارد و در عوض نگرش‌های بسیاری را بیان می‌کند و اجازه می‌دهد که مخاطبان خود به بحث در مورد آن بنشینند.

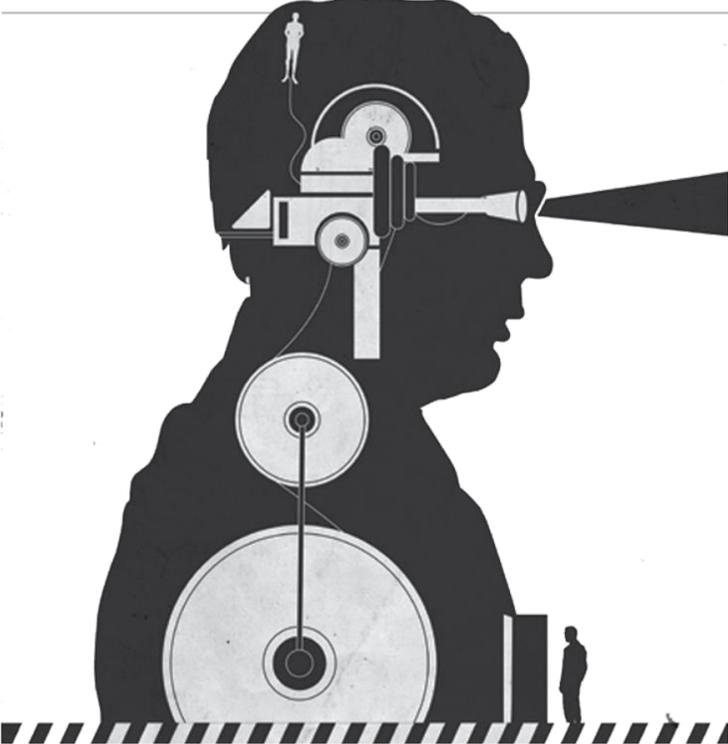
«زندگی شیرین» اثر فردرکو فلینی به سال ۱۹۶۰



فدریکو فلینی سرشناس که با فیلم‌هایی چون «هشت و نیم»، «آمار کورد» و «هرا و ساتریکون» شناخته می‌شود، در

بسیج عمومی برای سواد آموزی

در هفتم دی ماه سال ۱۳۵۸ خورشیدی، امام خمینی(ره)، فرمان بسیج عمومی برای مبارزه با بی‌سوادی در کشور و تشکیل نهضت سوادآموزی را صادر کرد. در این فرمان، به همه مردم ایران توصیه شده بود که در این نهضت مردمی شرکت کنند و در پاسواد کردن افراد بی‌سواد، یکوشند. براساس آخرین گزارش‌های منتشره، میزان با سوادی در ایران به طور چشمگیری افزایش یافته و ایران بعد از انقلاب از چارچوب کشورهای بی‌سواد جهان خارج و در ردیف کشورهای باسواد قرار گرفته است. در سال ۱۳۵۵ تنها ۴۷ درصد جمعیت شش سال به بالا با سواد بوده‌اند که این رقم در آغاز دهه چهارم انقلاب اسلامی، به هشتاد درصد رسیده است. این در حالی است که این نهضت موفق شده تا موقعیت سطح سواد و دانش در کشور را به کلی تغییر دهد.



«بلید راتر» اثر ریدلی اسکات به سال ۱۹۸۲



«بلید راتر» براساس رمان علمی تخیلی فلیپ کی دیگ ساخته شده است. آیا آدم ماشینی‌ها خوب گوسفندهای الکترونیکی می‌بینند؟ فیلم معنای انسانی را در عصر سایبرنتیک به تصویر می‌کشد و سوالاتی زیادی را برمی‌انگیزد از جمله این‌که اگر هوش مصنوعی در بدنی قرار داده شود و آن رویت مانند انسان حرکت و رفتار کند آیا می‌توان او را یک بشر محسوب کرد؟ و آنگاه آن آندروید از لحاظ اهمیت چه تفاوتی با انسان دارد؟ در یک کلام اگزیستانسیالیسم‌جان مایه این فیلم است!

«بارتون فینک» اثر برادران کوئن به سال ۱۹۹۱



نویسنده‌گی و کارگردانی این فیلم برعهده جوئل و ایتان کوئن است. برادرانی که فیلم‌های بی‌نظیری چون «فارگو»، «لیونسکی بزرگ»، «جایی برای پرمردها نیست» و «همونه خون» را ساخته‌اند. آنها به قدرت هرچه تمام‌تر از مدیریت بصری برای بازگو کردن داستان بارتون فینگ استفاده کرده‌اند. این فیلم، فینگ را به عنوان یک روشنفکر ابرتر و خود فروخته به تصویر می‌کشد. بعضی مواقع خود هم نمی‌دانیم که تا چه میزان در زندگی روزمره توسط افکار فلشیبستی اغوا شده‌ایم. این فیلم به حد زیادی نزدیک به استعاره « بهشت و جهنم» است.



دختری به نام کاتلین فارغ از تحصیل رشته فلسفه، همیشه در اطراف شهر نیویورک برسه می‌زند. تا این‌که یک شب توسط یک خون آشام زن مورد حمله قرار می‌گیرد. کاترین با جمله‌ای که از زبان خون آشام به او گفته می‌شود به چالش عجیبی کشیده می‌شود. «به من التماس نکن. فقط از بخونه که بذارم بری و اینو از ته دلت بپم بگو.» کاترین درمی‌یابد که در دل می‌خواهد که گاز گرفته شود و قلبی‌امی خواهد به یک خون آشام تبدیل شود. بعد از گازگرفته شدن با شیوه زندگی جدیدش، درعین حال که بیمارگون است و هوس خوردن خون انسان را نیز در سر دارد در اطراف شهر برسه می‌زند. او آگاهانه و عمدانه شروع به پرسیدن سوال‌هایی در مورد اهمیت وجود بشریت می‌کند و فکر می‌کند که علوم چون فلسفه بی‌هدف است و تاریخ بشر چیزی جز مسک و پوششی برای مخفی کردن ضعف‌های انسانی و هرج و مرج‌هایش نیست و تمدنی که انسان ادعای شناخت آن را دارد چیزی نیست به جز توده‌ای از بدن‌های مرده خاک نشده‌ای که باعث و بالی‌اش روح‌های بی‌جانی هستند که تنها برای جنگ از آنها استفاده می‌شود. آبل فرارا خالق یکی از سرگرم‌کننده‌ترین، درگیرکننده‌ترین و جالب‌ترین فیلم‌های اخلاقی است که در دسته فیلم‌های خون آشامی هم جای می‌گیرد.

«نمایش ترومن» اثر پیتر ویر به سال ۱۹۹۸



عهده‌دار نقش اصلی فیلم نمایش ترومن،ستاره سینما جیم کری است. هر آنچه راجع به زندگی ترومن وجود دارد مصنوعی است. ارتباطات، کار و زندگی‌اش توسط میلیون‌ها بیننده تلویزیون دنبال می‌شود. او در سریالی ایفای نقش می‌کند که خود از آن بی‌خبر است. این فیلم از افکار و اندیشه فیلسوفان بزرگ تاریخ از ساتر و دکارت گرفته تا شوینهاور و افلاطون نشأت گرفته است. «نمایش ترومن» زندگی شخصی به نام ترومن است که با پنج هزار دوربین رصد می‌شود و